



انتشارات مستضعفین

وابسته به آرمان مستضعفین

ارگان عقیدتی، سیاسی سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران

پیام

زنده شدن طبیعت

در فصل بهار

شناسنامه کتاب:

نام کتاب: پیام زنده شدن طبیعت در فصل بهار

چاپ اول: آرمان مستضعفین - شماره ۳۲ - فروردین ۱۳۵۹

چاپ دوم: هواداران آرمان مستضعفین - هلند - خرداد ماه ۱۳۷۳

تایپ مجدد: انتشارات مستضعفین - فروردین ماه ۱۳۹۲

فهرست مطالب

- طبیعت و رابطه آن با توحید و معاد..... ۷
- ۱ - رابطه اعیاد بشری با طبیعت..... ۸
- ۲ - رابطه دیالکتیکی انسان و طبیعت..... ۱۰
- الف - رابطه دیالکتیکی دفعی انسان با طبیعت..... ۱۰
- ب - رابطه دیالکتیک جذبی انسان در رابطه با طبیعت..... ۱۲
- ۳ - مبارزه پیامبران با شرک ذهنی توسط "دیالکتیک ذهنی"..... ۱۴
- ۴ - طبیعت و رابطه آن با توحید و معاد..... ۱۵
- نتیجه..... ۱۶

طبیعت و رابطه آن با توحید و معاد

بدون تردید نوروز هر سال، تداعی کننده نو شدن و حیات دوباره یافتن هستی و جهان بیدار شده از خواب است. نوروز هر سال زمانی فرا می‌رسد که در هستی حیاتی نو دمیده شده و طبیعت چهره دیگر به خود می‌گیرد از آنجا است که می‌کوشیم خویشتن را در صورت و شکلی اصولی یا غیر اصولی، با طبیعت و هستی هم فاز سازیم، با نو شدن چهره طبیعت، به چهره زندگی خویش، نور و جلا بخشیم و گرد و غبار را از آن بزدانیم.

شاید بدین منظور است که سرآغاز فصل بهار را "عید" نامیده‌اند، چه، واژه "عید" خود به مفهوم زدایش اندوه و ناراحتی‌ها از چهره زندگی یا هر چیز دیگری باشد. و یا هر سنتی که تجدید شادی می‌کند و روح می‌افزاید و جان می‌بخشد و مسمی که در آن حادثه مهمی اتفاق می‌افتد و چه حادثه‌ای مهمتر از تجدید حیات طبیعت و حیات نوی جهان.

۱. لغت نامه المنجد - العید: ما اعتادک من مرض "اوحزن اوهم و نحو فالک". واصله عودج اعیاد: الموسم "کل یوم فیه جمع تاوتد کار لذی فضل او حادثه مهمه. قبل انه مسمی عید لانه یعود کل سنه بفرح مجدد

اگر داستان‌های ساختگی در باب این روز را کنار بگذاریم^۲، نخستین عامل جلب و گرایش توده‌ها به نوروز، توجه به طبیعت بوده است، یعنی مسیر طبیعت در راه زندگی جدید و دوباره، مهمترین عامل بوده است که توده‌ها را به خود جلب می‌کرده و از این رو است که می‌بینیم، آنان بزرگترین حادثه و واقعه‌ی زمانی و حیاتی خویش را در این ایام می‌بینند و سر آغاز این فصل را جشن می‌گیرند.

و این نگرش و دقت خود نسبت به طبیعت، چنان پیش می‌روند که ارزش و گرامی داشت این روز را، پیش از اعیاد مذهبی از قبیل قربان و فطر که پیامبر نیز اهمیت آنان را گوشزد می‌کند، می‌شمارند. و این موضوع بیانگر توجه و دقت انسان به طبیعت و پدیده‌های هستی است.

انسان اگر چه، پس از شکست جبر طبیعت، امروز خویشتن را حاکم و مسلط بر طبیعت می‌داند و طبیعت را تحت سلطه خویش می‌بیند، اما این مسئله باعث نگرانگیده است که او اصل خویش را فراموش کند و اتصالش را با طبیعت به دست نسیان بسپارد. زیرا بدون شک روزگاری خود نوزادی بوده است که در دامن پر عطوفت و مهد گستره همین طبیعت پرورش می‌یافته است. و در دامن همین طبیعت بوده که او توانسته است حرکت بیاموزد و رشد کند و طبیعت را بستر رشد و تکامل خویش بداند.

۱ - رابطه اعیاد بشری با طبیعت

در یک نگرش عام به اعیاد بشری و مستثنی ساختن اعیاد مذهبی از جمع آنان، به این نتیجه می‌رسیم که فلسفه وجودی تمام اعیاد بشری ریشه دو اتصال انسان با طبیعت دارد و معرف رابطه احسن انسان با طبیعت است، این است که انسان همواره در طول حیات خویش کوشیده است، بازتاب‌هایی از حرکت هستی و طبیعت را در مرحله‌ای از زندگی و حیات خود، به صورت واقعه‌ای مهم در قالب "عید" متجلی و متبلور سازد. و سپس در ظل آن به ستایش از طبیعت روح بخش و جان افزا بپردازد. این است که می‌بینیم هر گاه زمان "برداشت محصول" را در فص بارآوری زمین (طبیعت) برا او است، به فال نیک گرفته و جشن می‌گیرد. (جشن مهرگان در ایران که در نخستین ماه فصل پائیز صورت می‌گیرد و هم چنین جشن برداشت محصول در آمریکا از بارزترین نمونه‌های این موضوع می‌باشند). و گاه زمان کوچ گوسفندان را (این جشن

۲. منظور از داستان‌های ساختگی نسبت دادن این روز به جمشید است.

در کشور سوئد مرسوم است) که بر اساس سپری شدن فصل سرما است و گوسفندان از مناطق دارای چراگاه باز می‌گردند، به عید می‌نشینند و گاهی دیگر نو شدن جهان و طبیعت را که با فصل بهار آغاز می‌گردد، عید می‌گیرد و نوروزش نام می‌نهد و...

بنابراین، انسان می‌کوشد که در حرکت و زندگی خویش، به نوعی و صورتی ذاکر اتصال خویش با طبیعت و هستی جهان باشد، چرا که پذیرفته است بزرگترین معلم و راهنما و مادر زندگی‌اش طبیعت بوده است. و این طبیعت بوده است که زمینه رشد و تکامل او را از دوران هزاران ساله تکامل انسان که هنوز سلول تک یاخته‌ای بیش نبوده و بر اثر تکامل به انسان تبدیل شده، فراهم کرده است. و در موضع انسانیت‌اش چگونه حرکت کردن، چگونه سخن گفتن و چگونه با موانع مقابله کردن را با او آموخته است و با ایجاد موانعی از قبیل سردی و گرمی هوا، برا او تازیه‌های ساخته است، تا با نواختن آن تازیه‌ها بر جان او، او را به تلاش و تکاپو و سعی و حرکت وا دارد و او را از گندیدن در مرداب سکون جانوری، نجات بخشد و پس از آن وسیله مقابله با این موانع را نیز به او آموخته است.

پرندگان مهاجر را الگویی قرار داده، تا انسان از آنها "هجرت" بیاموزد و بر اساس اصل هجرت، تمدن‌های بشری را پایه‌گذاری کند. و در ظل پذیرش هجرت و تمدن سازی به مقابله با موانع بپردازد و خویشتن انسانی‌اش را رشد دهد.

گاه "تمدن سازی" را در شکل زندگی جمعی مورچه‌گان به او آموخته و گورکنی را توسط کلاغ به او تعلیم داده است. (اشاره به گورکنی کلاغ در مقابل قابیل برای دفن هابیل) و یا اینکه ایثار و فداکاری را با نشان دادن زندگی کلاغان و زنبورهای عسل به او آموخته است. خلاصه این که با هر صورتی و شکلی که در نهاد خویش آماده دارد، سعی بر آن داشته است که فرزند خویش را در بستر خویش، سواد آموزد و تعلیم‌اش بخشد.

بر این مبنا است که انسان، اعمال طبیعت را ارزش و قدر می‌نهد و می‌کوشد به نحوی از انحاء، خویشتن را در شادی و غم طبیعت، سهیم گرداند و در همین رابطه است که روزهای شادی و اعیاد خویش را زمانی انتخاب می‌کند که طبیعت نیز در شادی به سر می‌برد. در بهاران، او شادان است، زیرا که طبیعت را شاد و زنده و نو احساس می‌کند. در پاییز جشن بر پا می‌کند، چرا که فصل بارآوری و برداشت محصور از طبیعت است، فصلی که طبیعت حاصل تلاش خویش را در اختیار انسان می‌گذارد، و بالاخره اینکه به کوچ نشینی و زندگی ایلی، می‌کوشد که خویشتن را از دامان زمستان

برهاند و دور سازد. زیرا می‌اندیشد که طبیعت در این فصل غمگین است و باران ر اشک طبیعت می‌داند که در این موسم، جاری گشته است و بر غم‌های خویش می‌گرید، فصلی که طبیعت از بارآوری و بهره‌دهی، عاجز است. این است که انسان می‌پندارد که طبیعت مرده است و چون خویشتن را مرده نمی‌یابد، فرار می‌کند.

۲ - رابطه دیالکتیکی انسان و طبیعت

اساساً ارتباط انسان با طبیعت را می‌توان در ظل یک رابطه دیالکتیکی ویژه مطرح نمود، یعنی رابطه‌ای که مکانیسمی استوار بر دیالکتیک دارد. صورت این مکانیسم دارای دو حرکت است: حرکت دفعی و حرکت جذبی.

به این ترتیب که انسان با طبیعت گاه دارای یک دیالکتیک دفعی است و گاه دارای یک دیالکتیک جذبی.

الف - رابطه دیالکتیکی دفعی انسان با طبیعت

به طور کلی، انسان پس از شکست جبر خویشتن بر اساس عصیان کوشید که در سابه شکست جبر طبیعت، بر طبیعت مسلط گردد و در ظل شکست دیگر جبرها، از جمله جبر اجتماع و جبر تاریخ، نهادهای انسان خود را رشد بدهد.

جبرهای حاکم از طرف طبیعت بر انسان، او را در حصار و زندانی قرار داده بود که آفرینندگی را از او سلب ساخته و رشد و تکامل انسان را محدود کرده بود و در نتیجه برای یکی از مهمترین خصوصیات انسانی که همان آفرینندگی باشد، زمینه به فعلیت درآمدن وجود نداشت.

بنابراین رشد انسان در بستر این حصارها غیر ممکن بود و توانایی تکامل و رشد او در گرو نجات از این حصارها و زندان‌ها می‌بود و از این رو است که انسان برای برقراری رشد خویش با طبیعت یک برخورد دفعی دارد که نام آن را "دیالکتیک دفعی" گذاریم.

مکانیزم دیالکتیک دفعی، بر جبر شکنی انسان استوار است، یعنی به میزانی که انسان با حرکت و تلاش و تکاپو، بتوان بر جبرها فائق آید و غلبه کند، می‌تواند رشد نماید و بر این اساس است که انسان برای شکستن جبر طبیعت، روندی در جهت دفع طبیعت در پیش گیرد و از آن فرار می‌کند، بستر رشد و تکامل خویش را آماده ساخته است.

"دیالکتیک دفعی" که بر اساس تشریح جهان استوار است و بر مبنای علم انسان صورت می‌گیرد، استوار بر وجود است یا به عبارت دیگر، انسان بر اساس "دیالکتیک دفعی" در رابطه با طبیعت، برخوردی مکانیسمی می‌کند و این برخورد با "برخورد تبیینی" انسان که بر اساس وضع استوار است و در شرح "دیالکتیک جذبی" خواهد آمد، تفاوت دارد.

بر اساس "دیالکتیک دفعی"، انسان چگونگی‌ها را می‌یابد، اما هرگز بدین وسیله نخواهد توانست که به درک چرائی‌های (تبیین) جهان نیز نائل آید، و در همین رابطه است که می‌بینیم، به موازاتی که انسان چگونگی‌های جهان را بر اساس "تشریح" و علم درک می‌کند چون جوابی برای چرائی‌های خود نمی‌یابد و یا به عبارت دیگر چون هدف از فلسفه هستی برای او مشخص نمی‌شود به حزن (اندوه و خوف) فرو می‌رود، و حرکت‌اش دچار نهیلیسم (پوچی) می‌گردد. بنابراین به علت عدم درک و فهم چرائی‌های حرکت بود که مسیر چگونگی‌ها تغییر کرد و علم انسان یک باره سر از ماشین، به عنوان بزرگترین محصول دیالکتیک دفعی انسان در رابطه با طبیعت، درآورد. و نیاز به ابزار تولیدی وی را ملزم به ساختن آن کرده بود و ناشی از دیالکتیک دفعی انسان در رابطه با طبیعت بود، در استخدام جهتی غیر انسانی درآمده و مهمترین وسیله استثمار انسان از انسان گردید. ابزار تولید به مرور زمان صورت متکامل‌تر و پیچیده‌تر یافت و به ماشین تبدیل شد. اگر چه ماشین، به عنوان یکی از مهمترین وسایلی بود که به استخدام دیالکتیک دفعی انسان درآمد تا جبرهای حاکم از طرف طبیعت را بر انسان بشکند، اما به علت این که با این وسیله انسان نتوانست به تبیین هستی بپردازد، در شکلی بسیار وحشتناک به استخدام استثمارگران درآمد، چرا که نظام ماشینیسم از ماشین زائیده شد و عاملی گردید برای جنگ‌های پیاپی (از جمله جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم). و در اینجا بود که انسان در رابطه با چگونگی‌ها (تشریح) به بن بست رسید و دیگر توانایی آن را در خویش احساس نکرد که گامی پیش نهد و به این ترتیب بود که یا در نهادهای کج حیوانی که نظام ماشینیسم بر او حاکم کرده بود، ماند و پوسید و یا اینکه سر به بیابان برهوت پوچی گذارد. که به قول "هایدگر"، انسان مانند سنگ پرتاب شده‌ای در این صحرای برهوت است. و یا به قول "زید"، انسان پدیده‌ای است به عبث رسیده. و یا در این بیابان برهوت پوچی،

چونان "انسان بیگانه" سارتر و یا "انسان عاق شده" کامو سرگردان و بی پناه گردید.

بنابراین، دیالکتیک دفعی که اساس آن بر "تشریح" طبیعت گذارده شده بر سر دو راهی ای رسید که نهایت هر دو راه، بن بست بود یکی راه پوچی و عبثیت و دیگری استثمار انسان از انسان بر اساس نظام وحشتناک ماشینیسم. این است که می بینیم، دیگر برای انسان راهی باقی نماند، مگر اینکه در روش خود تجدید نظر کند، و به این ترتیب بود که "دیالکتیک دفعی"، سر انجام انسان را در بستر جدیدی قرار داد، و این بستر جدید، راهی بود که انسان بر اساس مطرح کردن چرائی‌ها (تبیین)، با تکیه کردن بر "دیالکتیک جذبی" بر آن شد که بار دیگر، به دامن طبیعت و مادر اولیه خویش بازگشت نماید.

ب - رابطه دیالکتیک جذبی انسان در رابطه با طبیعت

پس از به بن بست رسیدن در استفاده یک بُعدی از "دیالکتیک دفعی" (بر اساس تشریح)، انسان کوشید که بر اساس "دیالکتیک دفعی" زمینه رشد خویش را در رابطه با دیالکتیک جذبی (بر اساس تبیین)، فراهم آورد تا از این طریق به درک چرائی‌ها و یا هدف فلسفه هستی و خلقت، نائل آید، زیرا که اساسی‌ترین نقش طبیعت در رابطه با حرکت انسانی، هدفدار بودن آن است که انسان می‌تواند بر مبنای تبیین از حرکت خویش و طبیعت، روندی هم فاز با روند جهتدار و هدفدار هستی و طبیعت آغاز کند. در این مورد آیه ۸ - سوره روم، منظور فوق را به خوبی روشن می‌سازد.

"أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ" - آیا در خودهاشان تفکر نمی‌کنند که خدا آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آنها است (هستی)، همه را جز به حق و مدت معین (هدف داری هستی) نیافریده است. به درستی که بسیاری از مردمان به ملاقات پروردگار خویش کافرند" (آیه ۸ - سوره الروم).

آیه فوق بیانگر این مهم است که انسان به واسطه تفکر در خلقت هستی و طبیعت "دیالکتیک جذبی" و بر اساس تبیینی که از هستی می‌کند، به هدفداری خلقت پی می‌برد، که این هدفداری را در کلمه "حق" متبلور می‌یابیم.

هم چنین آیات ۱۹۰ و ۱۹۱ - سوره آل عمران، نیز مبین این مسئله می‌باشد.

"إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ - الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ - همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و در تفاوت شب و روز نشانه‌هایی است برای صاحبان اندیشه آنهایی که خدا را ایستاده و نشسته و به جلو و به پهلو آرمیده ذکر می‌کنند و در خلقت آسمان‌ها و زمین تفکر می‌کنند (و می‌گویند) پروردگارا نیافریدی این (هستی) را بر باطل (هدفداری هستی) مزه‌هی تو. پس نگاهدار ما را از عذاب آتش!" (آیات ۱۹۰ و ۱۹۱ - سوره آل عمران).

می‌بینیم که در آیات فوق، انسان‌های صاحب اندیشه یا اولی‌الالباب، بر اساس تبیین خویش از هستی به فلسفه خلقت و هدفداری هستی پی می‌برند و معتقد می‌شوند که هستی بر باطل آفریده نشده است.^۳

بنابراین انسان با طبیعت دو نوع برخورد نمود، یکی "برخورد دفعی" (بر اساس تشریح) و دیگری "برخورد جذبی" (بر اساس تبیین) در "برخورد دفعی" عمل انسان مبتنی بر شناخت او از طبیعت بود که بر اساس تشریح و علم صورت می‌گرفت. یعنی انسان با برخورد مکانیسمی با طبیعت، شروع به شناخت مکانیسم طبیعت نمود و از این راه دست به کار تغییر در طبیعت شد. به این ترتیب که انسان در ظل شناخت طبیعت بر آن مسلط گردید. چرا که انسان، بر اساس شناخت قوانین طبیعت بود که توانست به ساختن ماشین نائل آید و اساساً ساختن ماشین توسط انسان به علت درک و فهم او از قوانین طبیعی (مانند نیروی جاذبه و...) بود.

اما برخورد انسان با طبیعت که بر اساس "دیالکتیک جذبی" استوار است یک برخورد تبیینی است. زیرا آنچنان که قبلاً نیز مطرح گردید، نیاز انسان به درک چرایی‌های هستی پس از شناخت چگونگی‌ها، او را وادار ساخت که در ظل تبیین هستی به فهم چرایی‌ها بپردازد (آیه ۱۹۱ - سوره آل عمران و آیه ۲ - سوره ملک)

در بررسی آیات قرآن به این نتیجه می‌رسیم که آیات بر اساس جهان‌بینی توحیدی که زیربنای مکتب اسلام می‌باشد، می‌کوشد از یک طرف انسان‌ها را وادار به برخورد مکانیسمی با طبیعت کند و از طرف دیگر آنها را بر آن دارد که بر اساس "دیالکتیک جذبی" به تبیین از هستی بپردازند تا در سایه آن بتوانند هدفداری هستی را دریابند. و این شیوه نگرش قرآن، ریشه در اهداف و آرمان‌های توحیدی آن دارد که این اهداف

۳. برای فهم بیشتر مسئله می‌توان به آیه ۷ - سوره کهف و آیه ۲ - سوره ملک مراجعه نمود.

و آرمان‌ها در یک شکل کلی در ساختن انسان متعادل در ظل یک جامعه مناسب و متعادل خلاصه می‌شود.

۳ - مبارزه پیامبران با شرک ذهنی توسط "دیالکتیک ذهنی"

پیامبران هنگامی که در جوامع شرک مبعوث می‌شدند، با توده‌های ذهن‌گرایی روبرو می‌شدند که نجات آنها در گرو رهائی‌شان از صحرای ذهنیت‌گرایی بود. زیرا که مشرکین حاکم در راه توجیه حاکمیت ظالمانه خویش می‌کوشیدند، توده‌ها را از دشت عینیت به سوی صحرای ذهنیت سوق دهند تا در ظل ذهن‌گرایی توده‌ها حاکمیت خویش را توجیه وجودی کنند. به این مفهوم که عینیت موجود در جامعه را که چیزی جز تضاد طبقاتی استثمار و در یک کلمه کلی شرک نبود، در ذهن توده‌های محروم، صورتی حقیقی و آنچه از جانب خدا آمده نشان دهند. در این رابطه است که پیامبران برای نجات توده‌ها از این شرک ذهنی، سعی بر آن داشتند که آنها را متوجه طبیعت و مقام هستی و هدفداری خلقت کنند. و آنها را به سوی عینیت بکشانند و طبیعت عینی بود که در اولین مرحله حرکت پیامبران بستر توده‌ها قرار می‌گرفت.

رهنمودهایی که پیامبران به توده‌ها ارائه می‌کردند، عبارت بود از برخورد مکانیسمی با طبیعت با همان "دیالکتیک دفعی" که بیان این طرز برخورد بارها در آیات قرآن مطرح و تکرار شده است که می‌توان آیات ۵۷ تا ۷۲ - سوره واقعه را در این رابطه بررسی نمود که ما اینک نمونه‌ای از این آیات را تحلیل می‌کنیم.

"أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ - أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ" (آیات ۶۳ و ۶۴) "أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ" (آیه ۶۸) "أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ" (آیه ۷۱ - سوره الواقعة) - آیا ندیدید آنچه (تخمی) را که (در زمین) کاشتید؟ آیا شما (از خاک) آن را (تخم) می‌رویانید یا ما می‌رویانیم؟ آیا آبی را که شما می‌نوشید متوجه‌اید؟ آیا آتشی را که روشن می‌کنید، می‌نگرید؟"

و هم چنین می‌توان آیات ۱۷ تا ۲۱ سوره الغاشیه را در این رابطه مورد بررسی قرار داد.

"أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ - وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ - وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ - وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ - فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ - أَلَا يَرَوْنَ كَيْفَ يُخْلَقُ الْبَشَرُ مِنْ نَجْوٍ مِنْ دُونِكَ فَذَكَرُوا الْيَوْمَ الْكَبِيرَ" (آیات ۱۷ تا ۲۱ سوره الغاشیه)

که چگونه خلق شده است؟ و به سوی آسمان (نمی‌نگرند) که چگونه بر افراشته شده است؟ و به کوه‌ها (نمی‌نگرند) که چگونه گسترانیده شده است؟ پس ذکر کن جز این نیست که توئی ذکر کننده^۴." (آیات ۱۷ تا ۲۱ - سوره الغاشیه).

سباق آیات فوق خواننده را در طبیعت چنان غرق می‌سازد که احساس می‌کند وجودش با طبیعت عجین گشته است و به خوبی اتصال خود با طبیعت را در می‌یابد و از بررسی هستی به هدفداری آن پی می‌برد.

اما پیامبران تنها به این قسمت از صورت حرکت "دیالکتیک دفعی" بر اساس تشریح اکتفا نکردند، زیرا همان طوری که انسان در ذهن‌گرایی به غرقاب افراط می‌افتد، در عینیت‌گرایی نیز به غرقاب تفریط خواهد افتاد. که نمونه تفریط، شرکت ذهنی توده‌ها و نمونه افراط دچار شدن انسان به نظام ماشینیسم و عبثیت است که قبلا مورد تحلیل قرار گرفت. و از این رو است که می‌بینیم پیامبران انسان‌ها را در صحرای عینیت رها نکردند بلکه کوشیدند تا در کنار طبیعت، بعد ماوراء الطبیعت را نیز در ظل جهان‌بینی توحیدی مطرح کنند. یعنی شترها (تشریح) در کنار ملائکه (تبیین) یا شهادت را در کنار غیب و یا دنیا را در کنار آخرت قرار دهند تا انسان‌ها را دچار حرکت یک بُعدی نساخته و آنها را در صحنه‌ای وسیع به سیلان در آورند. لذا است که تنها در شکل و صورت تبیین بود که می‌توانستند، اساسیترین نیاز انسان را که همان درک چرائی‌های هستی بود برآورده سازند و هدفداری خلقت و هستی را به آنها نشان دهند.

۴ - طبیعت و رابطه آن با توحید و معاد

برای نشان دادن هدفداری هستی، پیامبران پیش از هر چیز به توحید و معاد تکیه کردند زیرا بر اساس توحید، می‌خواستند در نهاد ذهنی توده‌ها، آتش مبارزه با شرک را بیافروزند و بر اساس آن، آنها را به صحرای عینیت بکشانند و از طرف دیگر با تکیه بر معاد، هدفداری هستی و حیات و حرکت را برای انسان نشان دهند، تا انسان در سایه آن بتواند به درک چرائی‌های حرکت و حیات برسد. این است که می‌بینیم، قرآن با تکیه بر طبیعت، سعی بر آن دارد که فلسفه خلقت و هستی را بیان کند، اما نه با تکیه‌ای تشریحی که با تکیه‌ای تبیینی، یعنی قرآن تحت تکیه تبیینی بر طبیعت می‌کوشد که با اثبات توحید و معاد برای توده‌ها بپردازد که برای درک این منظور می‌توان آیات

۴. در مورد ویژگی‌های کلمه فکر، رجوع شود به مقاله روش در گرو نگرش.

۵ و ۶ سوره حج را مورد بررسی قرار داد.

"يا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُّرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ آجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِنَبْلُوَكُمْ أَشَدُّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يَتَّقَىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يَرُدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَىٰ الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ رُوحٍ بَّهِيحٍ - ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - ای مردم اگر شما از بعثت (برانگیختگی مردگان در روز قیامت) شک دارید، بدانید (یعنی به این دلایل توجه کنید) که ما شما را از خاک آفریدیم، آنگاه از نطفه، آنگاه از خون بسته، آنگاه از پاره گوشتی تمام و ناتمام، تا برای شما بیان کنیم. (بیان قدرت خویش را در این تحولات و نقل و انتقالات) و در رحمها آنچه را که می‌خواهیم (یا مشیت ما بر آن قرار گرفته است) تا مدتی معین قرار می‌دهیم، سپس شما را به صورت طفلی خارج می‌کنیم تا به کمال (یعنی به بلوغ و کمال) برسید. و برخی از شما (در این میان) بمیرد و برخی به سن پیری و دوران ضعف و ناتوانی رسد. تا آنکه پس از آنچه که آموخته است، دیگر چیزی یاد نگیرد" (آیه ۵ و ۶ - سوره الحج).

زمین را خشک و افسرده می‌بینی پس چون آب فرو فرستیم، حرکت کند و افزونی پذیر و از هر جفتی که خوش نماسست برویاند - این بدان دلیل است که خدای قادر، حق است و او البته مردگان را زنده خواهد کرد و او محققاً بر همه چیز توانا است (معاد).

در بررسی آیات فوق به این نتیجه می‌رسیم که خداوند برای نشان دادن توحید و معاد فلسفه هستی و خلقت را مطرح می‌کند و "وضع" یا حرکت طبیعت را به تبیین می‌کشد، یعنی بر اساس تبیین وضع طبیعت (چگونگی به وجود آمدن انسان تا برانگیخته شدن او در روز رستاخیز) به معاد می‌رسد.

نتیجه

قرآن در رابطه با طبیعت دو نوع مقصود را دنبال می‌کند، اول اینکه در ظل تکیه مکانیسمی یا تشریحی بر اساس دیالکتیک دفعی با طبیعت می‌کوشد که حرکتی در جهت تبدیل حکمت نظری به حکمت عملی یا توحید ذهنی به توحید عینی داشته باشد. این است که با طبیعت یک برخورد وجودی می‌کند. دوم اینکه در ظل تکیه تبیین بر اساس "دیالکتیک جذبی" با طبیعت می‌کوشد وضع یا حرکت طبیعت را تبیین کند و

به توحید و معاد برسد. به عبارت دیگر برخورد مکانیسمی با طبیعت از دیدگاه قرآن استوار بر "وجود" است در حالی که برخورد دوم مبتنی بر "وضع" (حرکت) است.

با برخورد اول، قرآن وجود و جزئیات آن را مد نظر قرار می‌دهد در صورتی که با برخورد دوم وضع طبیعت را بررسی می‌کند و در این رابطه "بهار" را مطرح می‌کند، یعنی بهار از دیدگاه قرآن ریشه در "وضع" طبیعت دارد. و از این رو است که می‌بینیم، قرآن در حدود پانزده باری که در باب بهار سخن می‌گوید، یا توسط آن به تبیین توحید می‌پردازد یا به تبیین معاد و یا به تبیین هر دو که نمونه آن را در آیه ۵ سوره حج مورد بررسی و تحلیل قرار دادیم که در آن سخن از بهار و زنده شدن زمین به میان می‌آورد و می‌کوشد که تحت آن معاد را مطرح کند و برعکس در آیه ۹۹ سوره انعام، می‌کوشد که با طرح بهار، توحید را عنوان کند.

"وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرَجُ مِنْهُ حَبًّا مَاتِرًا كَيْبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنَ النَّخْلِ مِنْ تَلْحُلِّهِمْ مِنْ تَلْعُوهَا فَيُنَوِّنَ دَانِيَةً وَجَنَاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ" — و هم اوست خدایی که از آسمان باران فرو برد تا بدان بیرون آریم هر نباتی را و سبزه‌ها را از آن (زمین) بیرون آریم، و در آن (سبزه‌ها) دانه‌هایی که بر روی هم چیده شده است (پدید آریم)، و از درخت خرما از شکوفه‌اش خوشه‌های پیوسته به هم (خلق کنیم)، و باغ‌های انگور و زیتون و انار که برخی شبیه و برخی نامشابه است (خلق کنیم)، شما (در آن باغ‌ها) هنگامی که میوه آن پدید آید و برسد (به چشم تعقل) بنگرید که در آن آیات و نشانه‌های (قدرت خدا) برای اهل ایمان هویدا است" (آیه ۹۹ — سوره الأنعام).

می‌بینیم که در آیه فوق بر اساس تبیین "وضع" طبیعت و بهار خداوند توحید را مطرح می‌کند. بنابراین تنها برای تبیین توحید و معاد است که قرآن بر وضع و حرکت طبیعت تکیه می‌کند که این تکیه در صورت و شکل حیات دار شدن و در یک کلمه کلی بر بهار است.

امید است که فصل بهار برای ما هدفداری خلقت و هستی و توحید حاکم بر جهان را نمودار سازد و هادی ما در جهت، درک توحید و معاد و درک فلسفه وجود آن چنانکه قرآن مطرح می‌کند، باشد.

